

خوانش

(بخش پایانی)

اندیشه

نمی‌پذیرفتند که چیزی چون شالوده‌شکنی انگاشت‌های اساسی آن‌ها در مورد خودکفایی متن و استواری تاریخ را متزلزل سازد. دومان می‌خواهد که نگاه به متون خارج از مقولات غیرزبان‌شناختی (تاریخی - زیباشناختی) نباشد. او می‌خواهد بار سنگین نظریات روانکاوی، پسااستعمارگرایی، فمینیسم و مارکسیسم... را از دوش ادبیات بردارد. بسیاری از فیلسوفان، عقیده راسخی در مورد این‌که نظریه ادبی فرع بر تأملات فلسفی است دارند. به اعتقادی باید نظریه را فارغ از مسائل ثابت فلسفی مطرح کرد. نظریه ادبی در مورد متن ادبی باید به خود متن رجوع کند «نه دنیای واقعی» فرامتن. ادبیات محاکات نیست یعنی تقلید از واقعیت بلکه گسستن از آن است. زبان مقوله نیست که انسان‌ها بصورت طبیعی و شهودی آن را بیافریند بلکه این زبان است که به دنیای انسان‌ها معنی می‌دهد. خلاصه این‌که دومان به چالش این نظریه می‌پردازد که زبان و ادبیات را نباید تابع رشته‌های دیگر که خصلتی زبانی و ادبی ندارند دانست. دومان می‌گوید: «که اختلاط و اشتباه گرفتن فرآیندهای زبان با دنیای واقعی همان لفظ باوری literalism انگاره رسمی و سنتی ایدئولوژی است.» این گفته دومان چالش مهم در ارتباط با سیاست و فلسفه... ایجاد می‌کند که در کتاب مهم وی به عنوان «ایدئولوژی زیباشناختی» در مورد آن بحث شده است. در مقاومت در برابر نظریه دومان پسااستعمارگرایی را گامی مؤثر در فرآیند تولید این اندیشه می‌داند که متون مانند طرفداران ساختارگرایی معناهای ثابت و دسته‌بندی شده‌ای ندارند. ساختارگرایی مایل است که تجربه‌های انسان‌ها را با توجه به عنصر زبان قالب‌گیری کرده و آن را بسته و خودکفا جلوه دهد. یعنی این‌که معنا فقط از طریق این قوالب غالب قابل شناسایی و تعقیب است. ساختارگرایی بیش‌تر تحت تأثیر علوم نو بنیاد نگرش پوزیتیویستی‌گونه به مسائل علوم انسانی دارد و همین امر باعث گسترش نظریات معنماحوری در این زمینه‌ها شده است. فارغ از این‌که مسائل علوم انسانی علی‌الخصوص ادبیات خصلتی زبان‌شناختی دارند و ارائه نظریه در این زمینه‌ها و این اختلاط روشی با علوم سبب قرار دادن معنای ثابت در متن است (لوگوس محوری) یکی از جسارت‌های مقاومت در برابر نظریه، نظریه ساختارگرایی است. شاید این شائبه ایجاد شود که خود دومان هم در واقع کاری جز نظریه‌پردازی نمی‌کند. اما وی بر این اعتقاد است که نظریه theory به هر صورت خود مجاز بنیاد بوده از این امر نمی‌توان احتراز کرد. چیزی که شاخص نظریه‌پردازی دومان است اطلاع از مجاز بنیادی زبان (سخن‌سرایی) آن است. ولی این دلیل نمی‌شود که دیگر نظریه‌ای ارائه نشود بلکه جزمیت و تعصب است که در این زمینه راه به جایی نخواهد برد.

بایکوت کردن نظریه به هر صورت یعنی قطع جریان زبان و قطع جریان زبان یعنی از معنی انداختن زندگی. به عبارت دیگر ساحت مجاز بنیاد زبان نباید ما را از ارائه نظریه منحرف کند هر چند معنی بی‌ثبات و پیش‌بینی‌ناپذیر است. دومان

دومان برای اثبات سخن‌سرایی (مجاز بنیاد) بودن زبان اصطلاح لفظباوری literalism را به چالش می‌کشد. لفظباوری به این معنی است که واژه‌ها لفظاً حقیقت دارند یعنی اشتباه گرفتن مجاز با واقعیت. هنگامی که واژه کتاب را به کار می‌بریم، خلط واژه کتاب و خود کتاب پیامد و نتیجه یک فراموشی تاریخی به علت استفاده طولانی از زبان است. جایگزینی واژه به جای ابژه خود یک جلوه زبانی است. دومان برای بیان ارتباط بین سخن‌سرایی و اثرات لفظی مثالی را از روسو از کتاب رساله در باب خاستگاه زبان می‌آورد: «انسان بدوی در مواجهه با سایر انسان‌ها، نخست دچار هراس خواهد شد. ترس‌اش او را وامی‌دارد که این انسان‌ها را بزرگ‌تر و قوی‌تر از خود بیانگارد این است که به آن‌ها نام غول می‌دهد» انسان بدوی بعداً متوجه می‌شود که دیگران از او بزرگ‌تر نیستند بنابراین واژه «آدم» را برای توصیف آن‌ها خلق می‌کند اما واژه غول از بین نمی‌رود و همچنان برای ترس از چیزهایی که قبلاً از آن‌ها می‌ترسیده حفظ می‌شود. این وضعیت بیانگر حالت درونی انسان‌ها است. واژه غول در روان انسان بدوی یعنی (من می‌ترسم) و این ترس دیگر مربوط به آدم‌های بزرگ‌تر از او نیست بلکه از نتیجه اختلاف بین نمود بیرونی و احساس درونی است در این‌جا احساس درونی به یک ابژه بیرونی نسبت داده می‌شود این ممکن است یک اشتباه باشد ولی دروغ نیست یعنی واژه غول «حقیقت لفظی» دارد. نتیجه مهم‌تری که از مثال بالا می‌توان دریافت این است که این سخن‌سرایی است که فرد را ایجاد می‌کند نه این‌که فرد سخن‌سرایی را شکل دهد. دومان هر معنایی را درگیر جایگزینی معنای دیگر می‌داند و به همین علت همیشه معنی به تعویق می‌افتد. وی از اعتراف روسو مثال می‌آورد: زمانی که روسو به عنوان پیشخدمت در یک خانه اشرافی کار می‌کرد یک روبان صورتی و نقره‌ای را سرقت کرد و ماریون مستخدمه خانه اشرافی را متهم کرد که وی آن روبان را سرقت کرده و آن را به قصد دلبری به وی داده است. بعداً هردو از کار برکنار شدند. درواقع روسو، ماریون را دوست داشته و تمام عذرهایی که برای تبرئه خود می‌آورد با واقعیتی که اتفاق افتاده (دزدیدن روبان - متهم کردن مستخدمه - و برکنار شدن آن‌ها از کار جنبه احتجاجی داشته است. و اعتراف نمی‌تواند هیچ‌گاه بستاری بیابد یعنی به پایان برسد و روسو با عذر آوردن خود اعتراف را ناکام می‌گذارد. دومان در تحلیل خود از ماجرای روبان از میل نزد فروید سخن می‌گوید. آن‌جا که فروید می‌گوید: «میلی که نتواند علناً و آزادانه ابراز شود با یک جابجایی از ابژه واقعی خود به یک جایگزین منتقل خواهد شد.» دومان بحث شالوده‌شکنی خود را تحت عنوان جستار مقاومت در برابر نظریه که در ادامه تمثیل‌های خوانش است ادامه می‌دهد. ایده اصلی این جستار «جاذبه نظری اصلی در مطالعات ادبی، امکان‌ناپذیری، ارائه تعریفی از مطالعات ادبی است. سنت‌گرایان و ناقدان نو و مارکسیست‌ها از منتقدان این ایده بودند. آن‌ها

در تعریف ادبیات می‌گوید «ادبیات استفاده از زبانی است که کارکرد سخن‌سرایانه را نسبت به کارکردهای دستور زبانی و منطقی برجسته می‌سازد».

وی نظام دستور زبانی را ثابت می‌داند اما واژه‌هایی که در این نظام قرار می‌گیرند مشمول مجازبودگی می‌شوند. دومان مقاومت در برابر ایده نظریه که در بطن متون نمود می‌یابد در نتیجه تعارض بین «نظریه» (به عنوان یک مجاز خود شالوده‌شکن) و مقتضیات دستور زبان می‌داند.

دومان اهمیت این مسئله را این‌گونه شرح می‌دهد:

- تأکید بر ضرورت خوانش، ضرورتی که به هیچ رو بدیهی نبوده، دست‌کم دو نکته در بر دارد. بیش‌از همه حاکی از آن است که ادبیات پیام شفافی نیست و از طریق آن نمی‌توان این نکته را مسلم دانست که تمایز میان پیام و وسیله ارتباطی آشکارا برقرار است. دیگر، و مسأله سازتر، این‌که نشان می‌دهد رمزگشایی دستور زبانی یک متن پسماندی از عدم قطعیت می‌گذارد که باید به وسیله دستور زبان، به هر مفهوم مبسوطی که باشد بر طرف شود اما نمی‌تواند برطرف شود، درواقع تلاش دستور زبان برای کمک به قطعیت در خوانش بی‌نتیجه است.

مجازبودگی *figural* زبان موجب می‌شود که زنجیره معنایی در زبان به راه بیفتد و همواره معنی به تعویق افتد هر خوانشی، خوانش دیگر را موجب می‌شود و همین‌طور... و همین امر موجب می‌شود که لوگوس محوری (یاور به معنای مطلق و متناهی و قطعی) امکان‌ناپذیر باشد. بنابراین نهایتاً می‌توان مقاومت در برابر نظریه را این‌گونه توضیح داد.

۱. مقاومتی در برابر فرازبان راجع به ادبیات است بنابراین به معنی ۲. مقاومتی در برابر خوانش است بنابراین به معنی ۳. مقاومتی در برابر مجازها است بنابراین به معنی ۴. خود نظریه است بنابراین به معنی ۵. مقاومتی در برابر فرا زبان راجع به ادبیات است...

دومان این امحای مکرر مجازها را که زبان زدایش تجلیات خود را از طریق آن به انجام می‌رساند صورت‌زدایی می‌خواند. گردش و رواج معنا در فراموشی مجازهاست هر پرسشی مجازی را به چالش می‌کشد و صورت آن مجاز با پرسش کردن برجسته شده و سپس هنگام گذر و جایگزینی به مجازی دیگر فراموش می‌شود. پس پرسش هم راه خلق معنا و هم راه فراموشی آن است. پرسش، همراه به وضعیت لوگوس محور در پاسخ می‌انجامد هم از آن صورت‌زدایی می‌کند. دومان می‌گوید: «آگاهی از صورت‌زدایی خود، اصالتاً یک مجاز است و از این‌رو ناچار به تکرار صورت‌زدایی از استعاره است. درواقع می‌توان گفت، نقطه برخورد مجاز و استعاره سوژه است و مجازها در تکرارهای مکرر به استعاره ارجاع داده می‌شوند.» فردریش نیچه در گفتاری معروف استعاره‌ها را همچون سکه‌هایی می‌داند که نقش‌های روی آن زدوده شده و از آن فلزی بیش‌باقی نمانده است. این بحث استعاره‌ها و کثرت استعمال آن موجب بحثی در زمینه متن شده که بینامتنی نام دارد. ما به عنوان کاربران زبان ناچار به استفاده از زبانی هستیم که باز به‌قول نیچه لشکری از مجازها، استعاره، کنایات کهنه و مستعمل هستند، پس آیا ما می‌توانیم خارج از این مجازها و استعارات و کنایات

لااقل احساس و عواطف خود را بیان کنیم؟

پس می‌توان گفت به‌نوعی زبان بی‌وجهه شده است و از مجاز (سکه) به یک تعبیر لفظی (فلز فرومایه) درآمده است. البته نباید از نظر دور داشت که همین مجازها هستند که مأخذ آگاهی ما قرار می‌گیرند یا شاید به تعبیری خودآگاهی هستند. نیچه با زیرکی این آگاهی را حقیقت می‌داند و چنان‌چه گفته شد لشکر مجازها و استعارات و کنایات عوامل تولید حقیقت هستند. این سخن نیچه را می‌توان معبر و گذرگاهی دانست که از طریق آن افرادی چون دومان توانستند در زمینه زبان مانور دهند. نکته مهمی در این‌جا هست آن هم نگاه به تاریخ است. درواقع تاریخ خود نوعی صورت‌زدایی است. در نهایت این‌که خوبی یا بدی یک اثر در طول تاریخ چیزی جز لوگوس محوری نیست و خوانش‌هایی که مکرر در مکرر ادامه خواهند یافت. بنابراین اگر اثری خوب و ماندگار شناخته می‌شود دلیل بر حُسن و قبح آن نیست این یعنی بی‌اعتنایی به لوگوس محوری. دومان اتیوگرافی (خود زندگی‌نگاری) را خلاف این پندار می‌داند که مؤلف می‌تواند موجد و تعیین‌کننده زندگی خود باشد و اعتقاد دارد این زندگی‌نامه‌نگاری آن زندگی نیست که مؤلف از سر گذرانده است بلکه «با مقتضیات ترسیم سیمای خود» دگرگون شده است و ویژگی‌های آن از طریق رسانه دگرگون می‌شود. برای نمونه اعتراضات روسو نمونه قابل توجهی است (ماجرای دزدیده شدن روان توسط روسو) در این‌جا اثرات اختیاری زبان خود زندگی‌نامه‌نگاری را مختل می‌کند. درواقع تعیین این امر که آیا مجازها زندگی‌نامه را می‌سازند یا زندگی‌نامه با ارجاع به مجازها نمود پیدا می‌کنند ناممکن است. عقیده استوار بر این است که خود زندگی‌نگاری به‌علت ارتباط متن و مؤلف یک شیوه خاص است و ویژگی منحصره‌فردی دارد ولی خود زندگی‌نگاری مجازی از خوانش یا فهمی است که علاوه بر خود زندگی‌نگاری در سایر متون نیز نمودار می‌شود. دومان به من مؤلف و من متن اشاره دارد و تفاوت آن‌ها را از چشم دور نمی‌دارد. من متن متشکل از مجازها همواره خصلت جایگزینی دارند و من مؤلف تنها راه نمود را در متن خواهد یافت دومان این رابطه را ساختار نظاره‌ای می‌نامد شاید بتوان گفت که علت قطعیت معنایی خود زندگی‌نگاری به‌نوعی به لفظ باوری *literalism* با می‌گردد که در قالب مجازها ریخته شده است اما این مجازها خود صورت‌زدایی شده‌اند. همان کثرت استعمالی که نیچه از استعارات دارد. یا به‌صورتی دیگر من واقعی دچار لفظباوری است و نهایتاً دچار لوگوس محوری، بنابراین متن‌اش همواره در معرض صورت‌زدایی از مجازها قرار می‌گیرد. دومان در این‌جا برای این صورت‌زدایی از مجازها مثال جالب درب چرخان را به‌کار می‌برد که بیان‌کننده حرکت چرخان مجازها است. خود زندگی‌نگاری خود یک نمونه قابل توجه برای اثبات تثبیت معنا و تمامیت‌سازی آن است و در نهایت اشاره به آن دارد که هر نظامی برساخته از مجازها و جایگزینی آن است. پارادوکس بین من فاعل خود زندگی‌نگار و متن‌اش رساننده این است که درواقع مؤلف می‌خواهد پاره‌هایی از زندگی خود را به صورت انسجام یافته روایت کند. دومان داستان را «سخن‌گویی با یک موجود غایب، درگذشته، یا بی‌صدا که احتمال پاسخ‌دهی او را مطرح می‌کند و برای او قدرت سخن گفتن قائل می‌شود» درواقع آن‌چه در داستان اتفاق

می‌افتد چهره‌بخش است در سایر متون نیز نمودار می‌شود چهره‌بخشی را دومان منحصر به موجود غایب و درگذشته یا بی‌صدا می‌داند. بلکه انسان‌ها همواره از طریق (چهره‌هایی)، نقاب‌هایی که به صورت می‌زنند خود را می‌سازند، البته حرکت از صورت‌زدایی به چهره‌سازی فرآیند ثابت و غیرقابل عبوری به نظر نمی‌رسد چرا که همواره این دو مؤلفه در کار یکدیگر تداخل می‌نمایند (خصلت مجازها) البته ویژگی مجازها ما را از زندگی محروم نمی‌کند بلکه دستیابی به یک معنای قطعی و یکه را از ما می‌گیرد پس چهره‌بخشی با صورت‌زدایی است که شکل بخش زندگی است. این نتیجه دومان را به مطالب قابل چالشی رهنمون می‌کند: «مرگ نامی دیگر برای یک محمضه زبانی است و احیای اخلاق از راه خود زندگی‌نگاری (چهره‌بخشی به آوا و نام) دقیقاً تا همان حد که احیاکننده بوده محروم‌کننده و مخرب نیز هست. خود زندگی‌نگاری چهره‌زدایی از ذهنی را کتمان می‌کند که خود انگیزه ایجادش بوده است».

همان‌طور که قبلاً اشاره شد کتاب ایدئولوژی زیباشناختی بیانگر به‌کارگیری زبان مجاز بنیاد (سخن‌سرای) در متون سیاسی و فلسفی است. این کتاب را باید دنباله تمثیل‌های خوانش دومان دانست: «من فکر می‌کنم هیچ‌گاه این مسائل را از ذهن دور نکرده باشم، این مسائل همیشه در صدر مسائل مطرح در ذهن من بوده‌اند. من همیشه به این باور بوده‌ام که مسائل ایدئولوژیک به‌طور گسترده‌تر مسائل سیاسی را تنها بر اساس تحلیلی انتقادی - زبانی می‌توان مورد توجه قرار داد، تحلیلی که باید در چارچوب تعابیر خود انجام شود، در قالب رسانه زبان و من احساس می‌کنم تنها پس از رسیدن به مهارت خاصی در حل و فصل این پرسش‌های {تحلیلی} توانسته‌ام آن مسائل را مورد توجه قرار دهم، تمرکز دومان بر مسئله زبان به نظر گره‌گشای اندیشه‌گری درباره دشواری‌های ایدئولوژیک باشد. دومان بر این عقیده است که وجه مسلط گفتمان‌های سنتی سیاسی و فلسفی غرب را امور مجازی و لفظی می‌سازد «مسئله ایدئولوژی (و به طور گسترده‌تر، سیاست) را با داشتن درکی از زیباشناسی (و به طور گسترده‌تر، منتیت) می‌توان مورد توجه قرار داد به‌عبارت دیگر فهم ایدئولوژیک موضوعی مربوط به خوانش است. همان‌طور که اشاره رفت مسئله لفظ‌باوری و خلط‌لفظ با واقعیت اساس ایدئولوژی است.» مایه تأسف است که... مادیت دال را با مادیت آن‌چه دال بر آن دلالت دارد اشتباه بگیریم... آن‌چه ما ایدئولوژی می‌خوانیم دقیقاً اختلاط و اشتباه گرفتن واقعیت زبانی با واقعیت طبیعی، یا ارجاع با خود پدیده‌ها، است. در نتیجه بیش‌از هر شیوه پژوهش دیگری، از جمله روش‌های اقتصادی، این زبان‌شناس ادبیات است که ابزار نیرومند و چشم‌پوشی‌ناپذیر برای پرده‌برداری از انحرافات ایدئولوژیک و همچنین عاملی تعیین‌کننده در بروز این انحرافات است. کسانی که ادبیات را به خاطر بی‌توجهی به واقعیت اجتماعی و تاریخی (یعنی ایدئولوژیک) سرزنش می‌کنند، صرفاً هراس خود از این امر را نشان می‌دهند که مبادا سردرگمی‌های ایدئولوژیکشان را این وسیله‌ای که در صدد بی‌اعتبارسازی‌اش برآمده‌اند افشا کنند. خلاصه آن‌ها خوانندگان بس بی‌استعداد ایدئولوژی آلمانی مارکس‌اند. واژه ایدئولوژی به‌معنای یک مفهوم کلیدی در متون مارکس بر باز نمود کاذب واقعیت یعنی ایده واقعیت صراحت دارد

و از آن به‌عنوان آگاهی کاذب در رابطه با حقیقت، واقعیت نام برده شده یعنی همان چیزی که دومان اساس ایدئولوژی می‌داندست لفظ باوری لوثی آلتوسر مارکسیست ساختارگرا ایدئولوژی را رابطه خیالی افراد با واقعیت و باز نمود آن می‌داند. این رابطه خیالی و باز نمود آن نشان می‌دهد که ایدئولوژی همواره یک مسئله متنی و زبانی است آن چیزی که در این‌جا خلط شده این است که همواره واژه ایدئولوژی یادآور بار سیاسی آن است اما ایدئولوژی شکل زندگی ما انسان‌هاست و چیزی که دومان و آلتوسر هم‌رأی هستند این است که رابطه ما با واقعیت و حقیقت همواره از راه زبان است. اما آن‌چه نباید ما را بفریبد این است که این رابطه می‌تواند یکه و ممتاز و نهایی باشد و یا برای لفظ‌های حقیقی که انباشته از مجازها است یک ارتباط منطقی بین زبان واقعیت قائل شویم «کل هدف لوگوس‌محوری یا خطای لفظ‌باوری پنهان کردن یا پوشاندن این شکاف است (شکاف بین زبان و واقعیت)» درواقع همان‌طور که قبلاً دیدیم این شکاف وجود دارد بنابراین هر چه قدر ما در زبان دقت و وسواس به‌خرج دهیم باز هیچ گریزی از زبان وجود ندارد. آیا به‌وسیله زبان می‌توان زبان را شناخت؟ به نظر می‌رسد با توجه به مجاز بودن figural این شناخت (معنی) همواره به تعویق می‌افتد. وجود لفظ‌باوری، دومان را به این نتیجه رساند که زبان مادیت دارد اما این واقعیت نباید با واقعیت خارج از زبان خلط شود. ژاک دریدا در کتاب (از گراماتولوژی) می‌گوید:

«هیچ چیز بیرون از متن وجود ندارد.» این جمله بدان معنی نیست که واقعیت وجود ندارد بلکه بدان معنی است که چیزی نمی‌تواند فارغ از متن وجود داشته باشد. ما برای نامیدن ایزه‌ای، واژه مرتبط با آن به‌کار می‌بریم مثلاً: میز. اما فقط در حیطه منتیت است که ما قادر به درک آن هستیم. هنگامی که با میزی مواجه می‌شویم درواقع گرفتار مسأله مجازها و مفاهیم، یعنی منتیت شده‌ایم درواقع مسائل سیاسی و فلسفی فقط از راه مجازهاست که معنی پیدا می‌کند. خلط محث در این‌جا این است که ما تصور کنیم قادر به درک ایزه‌ای به‌نام میز هستیم، بدون مجازها و در نتیجه منتیت. ما کاربران زبان خواهان درک واقعیت هستیم اما این اتفاقی است که به شیوه متنی قابل تجربه است. درواقع دنیای به‌اصطلاح واقعی یک جلوه متنی یا سخن‌سرایانه است. نیچه به این مسأله به این صورت توجه کرده است که تعارض بین بود و نمود و شناخته شدن بود (نمود) فقط از طریق زبان و نهایتاً متن امکان‌پذیر است. □

مأخذ:

۱. پل دومان اثر مارتین مک کوئیلان ترجمه پیام یزدانجو
۲. ساختار و تأویل متن اثر بابک احمدی
۳. اراده محطوف به قدرت اثر فردریش ویلهلم نیچه ترجمه مجید شریف
۴. لکان، دریدا، کریستوا اثر مایکل پین ترجمه پیام یزدانجو
۵. واژه‌نامه فلسفی مارکس اثر بابک احمدی
۶. بارت، فوکو، آلتوسر اثر مایکل پین ترجمه پیام یزدانجو